

قدم به قدم در راه خداشناسی





مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء  
محمد مصطفی و آل طاهرینش

**ومن یتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم (ال عمران ایه 111)**

هر که به خدا چنگ زند به راه درست هدایت گردد.

تمام هدف خداوند از خلقت ما انسان ها و این آسمان و زمین و پیامبران و ارسال کتاب های آسمانی و این همه شهدا و این همه جنگ ها که در تاریخ پیامبران بوده همه برای اینه که ما خداشناس باشیم و بدانیم او خالق همه جهان است و بدانیم همه امورات ما بدست اوست لذا باید در شبانه روز همش فکرمون متوجه جلب رضایت خدا باشه.

یه حدیث جالبی هست که حضرت سلیمان با حیوانات و پرنده ها و اینا در تماس بود زبان اونا رو می فهمید یه گنجشک نری آمد پیش حضرت سلیمان از همسرش گنجشک ماده شکایت کرد گفت این خانم همسر من به من بی تفاوته

به من توجه نمی کنه من بهش محبت می کنم او اصلا اهمیت نمی ده حضرت  
سلیمان گنجشک ماده رو احضار کرد گفت شوهر شما از شما شکایت داره می  
گه من بهش محبت می کنم ایشون به من توجه نمی کنه یه دفعه گنجشک ماده  
گفت دروغ می گه این یه کس دیگه رو زیر سر داره این رو که گفت حضرت  
سلیمان شروع کرد گریه کردن که نکنه ما هم همین جور هستیم ادعا می کنیم  
خداپرستیم ولی فکرمون چیز دیگه است مثلا دلار پرستیم طلا پرستیم بچه پرستیم  
همسر پرستیم زن پرستیم خلیامون اینجوری هستیم . نکنه می گیم لا اله الا الله  
ولی واقعا موحد نیستیم ان شالله که همه ما موحد باشیم  
در این کتاب پیرامون ابعاد مختلف خداشناسی مطالب متنوعی آورده شده است.  
از جمله دوری از وابستگی های مادی و اینکه خدا مظهر رحمت است و  
مشکلات ما از خودمان است و اینکه عشق خود را فقط نثار خدا کنیم که فقط او  
شایستگی عشق ورزی را دارد...و...

زمستان 1404. کرمانشاه

قدم اول:

فقط با یاد خدا دلها آرام می گیرد...

اگر ملت ما در مقابل کفر جهانی این چنین مقاومت کرده که در روزنامه اسرائیلی نوشته بود خطاب به مسئولین اسرائیل که با ایران نجنگید ایران مردمی شکست ناپذیر داره علت شکست ناپذیری برمی گرده به بحث ایمان هرچقدر ما ایمانمون بیشتر باشه مقاومتمون بیشتره پیروزی مون نزدیک تره الان بعضیا دچار ترس شدن به خاطر جنگ به خاطر بمباران طبیعی هم هست منتها چیکار کنیم از ما سوال می کنن چیکار کنیم نترسیم پیام داده بنده خدایی خیلی من می ترسم راهکارش اینه که ایمان را تقویت کنیم. ذکر خدا فراوان بگیریم. یاد خدا انسان را از ترس و اضطراب و نگرانی و افسردگی نجات میده. بعضی ها خیال می کنن آرامش انسان در الککل است و شراب می خورن مست می کنن یا خیال می کنن در مواد مخدره یا خیال می کنن در جوک و خنده ست می گن که یک نفر رفت پیش روانشناس گفت آقا من افسردگی دارم چیکار کنم افسردگیم برطرف بشه گفت اخیرا یه کارناوال شادی اومده تو شهر یه دلچکی تو اون کارناوال هست خیلی مردم رو می خندونه من پیشنهاد می کنم شما هر روز برید اونجا یه

مقدار بخندید گفت آقا اون دلچک خود منم اون دلچک خود من هستم من مردم  
رو می خندونم ولی من خود افسردگی دارم! بنابراین با خنده و با شراب و با مواد  
مخدر همیشه آرامش پیدا کرد. ما فقط با یاد خدا به آرامش می رسیم. خدا می گه  
الابد کر الله تطمئن القلوب. با یاد خدا دل آرام می گیره. ترس از بین می ره.  
حضرت امام این چنین بودند. پزشک ها می گفتن ما به ایشون دستگاهی وصل  
کرده بودیم برای اینکه قلبش کنترل بشه ما ندیدیم تو این چند سال یه بار ضربان  
قلب امام بیشتر می شه با این همه حوادثی که اون موقع در زمان حضرت امام  
پیش امد. ایه الله بهشتی و هفتاد دو نفر رو شهید کردن رئیس جمهور شهید  
کردند نخست وزیر چی شد فلان شد اصلا امام هیچ آرامشش به هم نمی خورد  
چرا چون ایمان امام عالی بود. همین بحث ایمانه ما تلاش بکنیم با تلاوت قرآن با  
نماز خوندن با عبادت با این دعا و همین دعای جوشن کبیر ما در طول سال هر  
شب می خونیم بعضی از بزرگان ما هر شب مبخوندن چون ما هرچقدر با قرآن و  
با دعا و با نماز و با مسجد مانوس باشیم ایمانمون بیشتر میشه. ما افسردگی نمی  
گیریم دچار ناراحتی های روحی نمی شیم دچار تزلزل و ترس نمی شیم و بعد هم  
از انحرافات نجات پیدا می کنیم. از شرها در امان می مانیم - خدا وعده داده در  
سوره اعراف می گه اگر مردم شهرها و روستاها ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند

لفتحنا عليهم برکات من السما و الارض ما از آسمان و زمين برشون برکت نازل  
می کنیم. متأسفانه عده ای هستند ایمان و تقوا ندارند. خدا گفته روزه بگیرمبگه  
ولش کن خدا می گه نماز بخون می گه ولش کن خدا در قرآن می گه می گه  
خدا رو فراموش کردند خداوند هم اونا رو فراموش می کنه می گه حالا که منو  
فراموش کردید منم شما رو فراموش می کنم اون وقت نتیجه ش چی می شه  
نتیجه این می شه شیطونا میان سراغ آدم کسی که خدا فراموشش کنه شیطون هم  
میاد سراغش.

## قدم دوم:

همه کاره جهان خداست. کلید حل همه مشکلات دست خداست. همه مقدرات ما دست خداست.

داروی همه دردها

حجت الاسلام عبدالقائم شوشتری می گوید: به مرحوم علامه طباطبائی عرض کردم: «من چله نشستم؛ عبادت ها کردم؛ خدمت بزرگان رسیدم و ... اما مشکلم حل نشد!» ناگهان حال ایشان دگرگون شد و دست بر صورت نهادند و گریستند و در میان گریه فرمودند: «داروی همه دردها خداست! داروی همه دردها

## خداست

اگر بدانیم که مشکل ما فقط دست خدا حل میشود. در این صورت سراغ ادما نمیریم. و از دیگران درخواست کمک نمی کنیم. همانطور که در سوره حمد آمده است. خدایا فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می طلبیم ما باید همه توجهمان به خدا باشد حتی اگر دچار مشکلات بزرگ شدیم متوجه باشیم که فقط خدا می تواند مشکل ما را حل کند.

اینکه عده ای از پیامبر خدا خواستند ضمانت کند که بهشت بروند و پیامبر فرمود  
**بشرط اینکه از هم درخواستی نداشته باشید** علتش این است که درخواست کردن  
از دیگران نوعی شرک است.

در سختی ها و گرفتاری ها فقط حواسمون باید به خدا باشه.

توکل غلام

در سالی که قحطی بیداد کرده بود و مردم همه زانوی غم به بغل گرفته  
بودند. مرد عارفی از کوچه ای می گذشت غلامی را دید که بسیار شادمان  
و خوشحال است. به او گفت

چه طور در چنین وضعی می خندی و شادی می کنی؟

جواب داد که: من غلام اربابی هستم که چندین گله و رمه دارد و تا وقتی  
برای او کار می کنم روزی مرا میدهد پس چرا غمگین باشم در حالی که  
به او اعتماد دارم؟

آن مرد که از عرفای بزرگ ایران بود، می گوید: از خودم شرم کردم که یک غلام به اربابی با چند گوسفند توکل کرده و غم به دل راه نمی دهد و من خدایی دارم که مالک تمام دنیاست و نگران روزی خود هستم

شیخ محمدتقی بافقی کموحد واقعی بود...

این عالم مجاهد پس از آزادی از زندان رضا شاه به شهر ری تبعید شد. گویند؛ روزی در منزل نشسته بود که رئیس شهر بانی شهر ری وارد شد و پس از سلام و اجازه جلوس نزدیک در اتاق نشست و عرض کرد: آقا من از طرف مقامات مافوق خود مأموریت دارم آنچه مورد احتیاج شماست، فراهم می کنم. ایشان مظهر توحید و توکل بودند، ناراحت شده و گفتند: تو چکاره ای که ادعای برآوردن جمیع حوائج مرا می کنی؟ جواب داد: من رئیس شهر بانی هستم. ایشان گفتند: من الان احتیاج دارم که در این هوای صاف و آفتابی ابری در صفحه آسمان ظاهر شود و برای طراوت زمین باران ببارد، تو می توانی چنین خواسته ای را انجام دهی؟ جواب داد: نه نمی توانم، ایشان گفتند: مافوق تو چه طور؟ مافوق مافوق تو و شاه مملکت چه طور؟ جواب منفی بود. ایشان فرمودند: پس تو که به عجز خود و همه سران مملکتی اقرار داری و به گدائی آنها اعتراف می کنی

چگونه می‌خواهی نیازهای مرا برآوری؟ برخیز و دیگر از این گونه حرفهای  
شرک آمیز نزن. رئیس شهربانی خجل زده برخاست و دانست که با این مجسمه  
توکل و توحید نمی‌تواند طرف شود.

گاهی بعضی از اولیاء خدا دچار غفلت می شدند و خداوند هم آنها را متذکر می شد...

اعتماد به غیر خدا

جبرئیل در زندان نزد حضرت یوسف آمد و گفت: ای یوسف چه کسی ترا زیباترین مردم قرار داد؟ فرمود: پروردگار

گفت: چه کسی ترا نزد پدر محبوبترین فرزندان قرار داد؟ فرمود: خدایم.

گفت: چه کسی کاروان را به سوی چاه کشانید؟ فرمود: خدای من

گفت: چه کسی سنگی که اهل کاروان در چاه انداختند از تو باز داشت؟ فرمود: خدا

گفت: چه کسی از چاه ترا نجات داد؟ فرمود: خدایم

گفت: چه کسی ترا از کید زنان نگه داشت. فرمود: خدایم

گفت اینک خداوند می فرماید: چه چیز ترا بر آن داشت که به غیر من نیاز خود را باز گوئی، پس هفت سال در میان زندان بمان (به جرم اینکه به ساقی سلطان اعتماد کردی و گفتی: مرا نزد سلطان یاد کن)

و در روایت دیگر دارد که خداوند به وی وحی کرد: ای یوسف چه کسی آن رؤیا را به تو نمایاند؟ گفت: تو ای خدایم

فرمود: از مکر زن عزیز مصر چه کسی ترا نگه داشت؟ عرض کرد: تو ای خدایم

فرمود: چرا به غیر من استغاثه کردی و از من یاری نجستی، اگر به من  
اعتماد می کردی از زندان ترا آزاد می کردم به خاطر این اعتماد به خلق،  
هفت سال باید در زندان بمانی

یوسف آن قدر در زندان ناله و گریه کرد که اهل زندان به تنگ آمدند،  
بنا شد یک روز گریه کند و یک روز آرام بگیرد

## قدم سوم:

کسی که موحد است همه جا خدا را می بیند

\*به صحرا بنگرم صحرا ته وینم\* به دریا بنگرم دریا ته وینم

بهر جا بنگرم کوه و در و دشت\* نشان روی زیبای ته وینم

سخن امیر مؤمنان علی (ع): "هیچ چیزی را مشاهده نکردم، مگر اینکه

"خدا را قبل از آن، بعد از آن و با آن دیدم"

و شعر سعدی: "دوست نزدیک تر از من به من است // وین عجب تر که

"من از وی دورم"

بر مبنای توحید خالص است...

جهان با این عظمت خالقى حكيم دارد...

بعضى افراد ميگند خدا نيست...

داستان پادشاه كافر و وزير مومن

در زمان قديم پادشاهى بود كه به خدا ايمان نداشت اما وزيرى داشت كه خدا پرست بود. هر چه وزير براى اثبات خدا دليل مى آورد، شاه قبول نمى كرد تا اين كه وزير دستور داد در يك بيابان دور افتاده كه هيچ ساختمان و درختى نبود، يك ساختمان خيلى خوبى ساختند و اطراف آن را درخت كاري كرده و جوى هاى آب در زير درختان جاري ساختند. يك روز وزير، پادشاه را به شكار دعوت كرد. پادشاه نگاهش به آن ساختمان افتاد و از وزير پرسيد: در زمان هاى گذشته كه براى شكار به اين جا مى آمديم، چنين ساختماني نبود. چه كسى اين ها را ساخته است؟

وزیر پاسخ داد: این ها خود به خود به وجود آمده اند. پادشاه گفت: مرا مسخره می کنی؟ این چه حرفی است که می زنی؟ آیا می شود که این ساختمان زیبا خودش ساخته شده باشد؟... پیرزن و چرخ ریزی شخصی از پیر زنی که در حال رسیدن نخ بود پرسید: خدا را چگونه شناختی؟ پیرزن از رسیدن باز ایستاد. سوال کننده می گوید چرا باز ایستادی؟ پیر زن می گوید: من خدا را در چرخ ریزی خود دیدم همان طور که این چرخ گرداننده ای می خواهد جهان با این عظمت نیز گرداننده ای می خواهد که او جز خدای یکتا نیست...

## قدم چهارم:

مشکلات خود را به گردن خدا نیاندازیم...

بعضی از افراد همه مشکلات خود را به گردن خدا می اندازند.

مثلا خودش بی توجهی کرده و کیفش گم شده میگه خدا چرا این بلارو  
سر من آورد!

یا در تصمیم گیری های مهم دقت نکرده و دچار مشکل شده میگه خدا  
منو بدبخت کرد!

یا از نظر مالی دچار کم پولی است میگه خدا منو فقیر افریده!

خانمی مطلقه می گفت خدا فقط با پولدارهاست!

در حالی که خداوند مظهر مهربانی و رحمت است و خودش در قران  
فرموده خدا سر سوزنی به کسی ظلم نمی کنه بلکه خودتون بهم ظلم می  
کنید.

اشتباه این دسته از افراد که خدا را مقصر گرفتاری های خود می دانند این است که چون خدا مالک جهان هستی است و هیچ چیزی بدون اذن او انجام نمیشه میگرد پس این مشکل ما با اجازه خدا درست شده پس خدا مقصر است!

در حالی که درسته هیچ چیزی در جهان بدون اذن خدا انجام نمیشه ولی خداوند در دنیا به انسان اختیار داده که چه جور زندگی بکنه و در کار انسان دخالت نمی کنه. مثلا ادم میتونه نماز بخونه یا نخونه. روزه بگیره یا نگیره و خدا با اینکه به انسان اختیار داده ولی راضی نیست انسان گناه کنه. راضی نیست انسان ظلم کنه. راضی نیست انسان در مسیر نادرست حرکت کنه.

بنابراین در عین حالی که خدا مالک جهان است ولی برای آزمایش ما انسان ها بمدت محدودی به ما اختیار داده تا در مسیر خوب یا بد حرکت کنیم. و در کار ما هم دخالت نمی کنه ولی اگر از خدا هدایت بخواهیم ما را هدایت می کنه. اگر خدا را فراموش کنیم خدا هم ما را فراموش می کنه.

اگر در این مساله دقت نکنیم گاهی کار ما به کفر کشیده میشه چون خدا  
را مقصر می دانیم بعد با خدا قطع رابطه می کنیم مثل خیلی از زندهای  
مطلقه که میگویند ما اول نماز خون و مومن بودیم ولی چون خدا ما را  
بدبخت کرد دیگه نماز نمی خونیم!

## قدم پنجم:

وقتی فهمیدیم که خدا مهربان ترین مهربانان جهان است و هرچی داریم از خداوند است و او دائم به ما لطف دارد و هرچقدر گناه کنیم با یک معذرت خواهی ما را می بخشد و خداوند هزار برابر بیشتر از محبت مادر به کودکش، به بنده هاش محبت دارد و بنده هاشو دوست دارد لذا ما هم باید عشق خود را متوجه خدا کنیم و این جمله امام سجاد علیه السلام را مرتب تکرار کنیم که اگر مرا به جهنم هم ببری انجا اعلام می کنم خدایا دوست دارم... و همانطور که در دعای جوشن کبیر آمده مرتب بگوییم یا حبیبنا. یا نعم الحیب. یا نعم الرفیق. ای محبوب ما. و ای بهترین محبوب. و ای بهترین رفیق...

بعضی از اولیاء خدا از عشق خدا روز و شب نداشتند. از جمله درباره حضرت شعیب که پدر زن حضرت موسی بوده آمده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: حضرت شعیب علیه السلام به عشق خدا آن قدر گریه کرد تا نابینا شد، خداوند او را بینا کرد، باز آن قدر گریست تا نابینا شد، باز خداوند او را بینا کرد، برای بار سوم نیز آن قدر به عشق

الهی گریست که نابینا شد، خداوند باز او را بینا کرد، در مرتبه چهارم خداوند به او چنین وحی کرد

ای شعیب! تا کی به این حالت ادامه می‌دهی؟ اگر گریه تو از ترس آتش « دوزخ است، آن را بر تو حرام کردم، و اگر از شوق بهشت است، آن را برای تو «مباح نمودم

:شعیب علیه‌السلام عرض کرد

الهِی وَ سَیْدِی اَنْتَ تَعْلَمُ اَنِّیْ مَا بَکَیْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَ لَا شَوْقًا اِلٰی جَنَّتِکَ، وَ لَکِنْ عُقْدَ حُبِّکَ عَلٰی قَلْبِیْ فَلَسْتُ اَصْبِرُ اَوْ اَرَاکَ؛ ای خدای من و ای آقای من! تو می‌دانی که من نه از خوف آتش دوزخ تو گریه می‌کنم، و نه به خاطر اشتیاق بهشت تو، بلکه حبّ و عشق تو در قلبم گره خورده که قرار و صبر ندارم تا تو را (با چشم دل) بنگرم و به درجه نهایی عرفان و یقین برسم، و مرا به عنوان حبیب «در گاهت پذیری

خداوند به شعیب فرمود: «اکنون که دارای چنین حالتی هستی به زودی کلیم و هم سخن خودم موسی علیه‌السلام را خدمتگزار تو می‌کنم.» [چنان که در شرح زندگی حضرت موسی علیه‌السلام ذکر شده حضرت موسی علیه‌السلام بیش از ده سال چوپان حضرت شعیب علیه‌السلام گردید]

یا درباره ایه الله سید محمد باقر شفتی آمده که :

وقتی کسی نبود دائم اشکش سرازیر بود و انقدر گریه کرده بود که دکترها او را از گریه کردن بخاطر فتقی که داشت منع کرده بودند.

چرا ملاصدرا یکشنبه روز گریه کرد؟

زمانی که فیض کاشانی در قمصر کاشان زندگی می کرد، پدر خانمش، (ملاصدرا)، چند روزی را به عنوان میهمان نزد او در قمصر به سر می برد

در همان ایام در قمصر، جوانی به خواستگاری دختری رفت

والدین دختر پس از قبول خواستگار، شرط کردند که تا زمان عقد نه داماد حق دارد برای دیدن عروس به خانه عروس بیاید و نه عروس حق دارد به بیرون خانه برود. از این رو، عروس و داماد که عاشق و شیدای همدیگر بودند و می خواستند همدیگر را ببینند، به فکر چاره ای افتادند که نه با شرط مخالفت بشود و نه والدین عروس متوجه بشوند

لذا عروس حيله ای زد و گفت: من فلان موقع به قصد تکاندن فرش به پشت بام می آیم و تو هم داخل کوچه بیا، همدیگر را ببینیم

در آن وقت مقرر، دختر فرش خانه را به قصد تکاندن به پشت بام برد و فرش را تکان می داد و داماد هم از داخل کوچه نظاره گر جمال دلنشین عروس خانم بود  
و مدام این جملات را می خواند

اومدی به پشت بوندی اومدی فرش و تکوندی  
اومدی گردی نبوندی اومدی خودت و نشوندی

در این حال، عارف بزرگوار، ملاصدرا از کوچه عبور می کرد و این ماجرا را دید و شروع به گریه کردن کرد

او یک شبانه روز بلند گریه می کرد تا این که فیض کاشانی از او پرسید: چرا این گونه گریه می کنی؟

ملاصدرا گفت: من امروز پسری را دیدم که با معشوقه خود با خوشحالی سخن می گفت. گریه من از این جهت است که این همه سال درس خوانده ام و فلسفه نوشتم و خود را عاشق خدای متعال می دانم اما هنوز با این حال و صفایی که این

پسر با معشوقه خود داشت من نتوانستم با خدای خود چنین سخن بگویم. لذا به حال خود گریه می کنم.

### شهید ملامحمد تقی برغانی قزوینی

در حالات او آمده است : از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت . و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند . و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان ، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما ، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده ، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است

استاد ایه الله قاضی کثیرالبکاء بود و دائم گریه می کرد...

سید احمد کربلائی نجفی

آیت الله سید احمد کربلائی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه «  
طباطبائی بوده است ، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر ، بسوی  
ملکوت پرواز کرد. سید در جاهای خلوت نماز می خواند و از اقتدای مردم دوری  
می جست و کثیرالبکاء بود ، بطوریکه حتی در نماز نمی  
توانست از گریه ، خودداری کند و بی اختیار می گریست . بخصوص در نافله های  
شب .

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می گوید : شبی از شبها را تنهائی در مسجد  
سهله می گذرانیدم . نیمه شب ، شخصی آمد و در مقام ابراهیم علیه السلام ایستاد  
و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب ، در سجده بود . آنگاه رفتم و دیدم که او آقا  
سید احمد کربلائی بگاء است . (قدس الله سره القدوسی) از شدت گریه خاک  
سجده گاه ، گل شده بود . صبح که شد ، او رفت و در حجره مدرسه نشست  
و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می رسید...

مومن باید اینجور باشد که همه عشقش را نثار خداوند مهربان کند و در  
مناجاتهایش اشکش سرازیر باشد و این زمانی میسر است که خدا را بشناسد و در  
خداشناسی قدمهای بلندی برداشته باشد. با قران مانوس باشد. با دعاها مخصوصا

مناجات خمسه عشر و مشلول و مجير و جوشن كبير و كميل و مناجات شعبانيه  
اشنا باشد و بر خواندن انها مداومت نمايد.

اين باعث ميشود در رسيدن به معرفت الهی پيشرفت کند و به درجات بالای  
معنوی نائل آيد.

و اين افراد موفق ترين ادمها هستند. و با سعادت ترين انسان ها هستند.

شهیدی که عاشق خدا بود...

وصیتنامه شهید ناصرالدین باغانی / بخش اول



: معرفی شهید

سال 46 در خانوادهای مذهبی و روحانی در قم به دنیا آمد. با شروع حوادث

انقلاب و جهت یاری مردم به سبزوار رفتند

پدرش نماینده دور اول مجلس از سوی مردم سبزوار گردید

ناصرالدین در شاخه جوانان حزب جمهوری مشغول فعالیت شد و در این مدت،  
چهار بار برنده مسابقات قرآن کریم شد

با سپری کردن دوران دبیرستان در دانشگاه امام صادق (ع) پذیرفته شد. خودش  
می گفت: من دانشگاه امام صادق (ع) را به دانشگاه امام حسین (ع) تبدیل کردم  
و مدرک قبولی را از دستان آقا ابا عبدالله گرفتم

از عملیات بدر در جبهه حضور داشت و در عملیات کربلای 5 در حالی که نوزده  
سال بیشتر نداشت در 21/12/65 به شهادت رسید

دستنوشته ها و وصیتنامه او بسیار عجیب است

:مقام معظم رهبری درباره ی این شهید بزرگوار میگویند

نوشتجات این شهید عزیز را مکرر خوانده ام و هر بار بهره و فیض تازه ای از آن  
گرفته ام

بسم رب الشهداء و الصدیقین

اینجانب ناصرالدین باغانی بنده ی حقیر در گاه خداوند چند جمله ای را به رسم

:وصیت مینگارم. سخنم را درباره عشق آغاز میکنم

هر آنکه نیست در این حلقه زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

ما را به جرم عشق مؤاخذه میکنند گویا نمیدانند که عشق گناه نیست. اما کدام

عشق!؟

خداوندا، معبودا، عاشقا، مرا که آفریدی، عشق به پدر و مادر را در من به ودیعت

نهادی

مدتی گذشت. دیگر عشق را آموخته بودم، اما به چه چیز عشق ورزیدن را نه، به

دنیا عشق ورزیدم. به مال و منال دنیا عشق ورزیدم. به مدرسه عشق ورزیدم. به

دانشگاه عشق ورزیدم

اما همه اینها بعد از مدت کمی جای خود را به عشق حقیقی و اصیل داد. یعنی

عشق به تو، فهمیدم عشق به تو پایدار است و دیگر عشقها، عشقهای دروغین است

فهمیدم که لا ینفع مال و لا بنون فهمیدم که وقتی شرایط عوض شود "یفر المرء

"... من اخیه و صاحبته و بنیه و امه و اییه و

پس به عشق به تو دل بستم. بعد از چندی که با تو معاشقه کردم به یکباره به خود  
آدم! دیدم که من کوچکتر از آنم که عاشق تو شوم و تو بزرگتر از آنی که  
معشوق من قرار بگیری. فهمیدم که در این مدت که فکر میکردم عاشق تو هستم  
اشتباه میکردم.

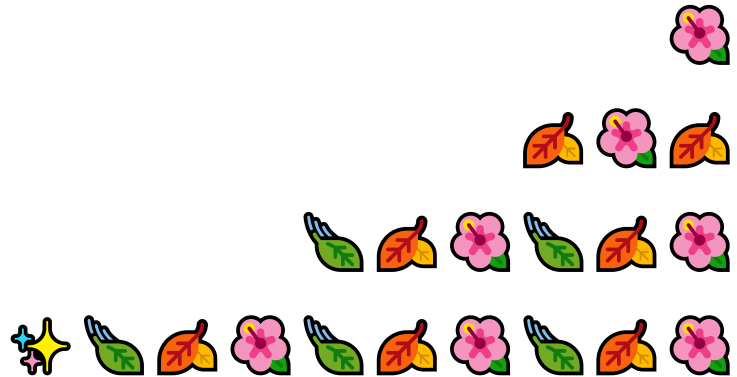
این تو بودی که عاشق من بودی و مرا میکشاندی. اگر من عاشق تو بودم باید  
یکسره به دنبال تو میآمدم. ولیکن وقتی توجه میکنم مبینم گاهی اوقات در دام  
شیطان افتاده ام ولی باز به راه مستقیم آمده ام. حال میفهمم که این تو بودی که  
عاشق بنده ات بودی و هر گاه او صید شیطان شده تو دام شیطان را پاره کردی.  
هر شب به انتظار او نشستی تا بلکه یک شب او را ببینی! حالا می فهمم که تو  
عاشق صادق بنده ات هستی. بنده را چه که عاشق تو شود. (عنقا شکار کس نشود  
دام باز گیر)

آری تو عاشق من بودی و هر شب مرا بیدار میکردی و به انتظار یک صدا از  
جانب معشوق مینشستی اما من بدبخت ناز میکردم و شب خلوت را از دست  
میدادم و میخوابیدم. اما تو دست برنداشتی و اینقدر به اینکار ادامه دادی تا  
بالاخره من گریزپای را به چنگ آوردی. من فکر میکردم که با پای خود آمده ام  
و چه خیال باطلی.

این کمند عشق تو بود که به گردن من افتاده بود. مرا که به چنگ آوردی تا به دور از هرگونه هیاهو با من نرد عشق بازی و من در کار تو حیران بودم و از کرم تو تعجب میکردم آخر تو بزرگ بودی و من کوچک. تو کریم بودی و من لثیم. تو جمیل بودی و من قبیح. تو مولا بودی و من بنده و من شرمنده از این همه احسان تو بودم. کمند عشقت را محکتر کردی. مرا به خط مقدم عشق بردی. در آنجا شراب عشقت را به من نوشاندی و چه نیکو شرابی بود. من هنوز از لذت آن شراب مستم.

اولین جرعه آن را که نوشیدم مست شدم و در حال مستی تقاضای جرعه ای دیگر کردم. اما این بار تو بودی که ناز میکردی و مرا سر میگرداندی پیاله ام را به طرفت دراز کردم و تقاضای جرعه ی دیگر کردم اما پیاله ام را شکستی. هرچه التماس کردم که جامی دیگر بده تا از حجاب جسمانی بیاسایم ندادی و زیر لب به من خندیدی و پنهانی عشوه کردی. اکنون من خمارم و پیاله به دست. هنوز در انتظار جرعه ای دیگر از شراب عشقت به سر میبرم.

ای عاشق من. ای اله من. پیاله ام را پر کن و مرا در خماری نگذار. تو که یک عمر به انتظار نشسته بودی حال که به من رسیده ای چرا کام دل بر نمیگیری!  
!تو که از بیع و متاع عشق دم میزدی چرا هم اکنون مرا در انتظار گذاشته ای؟



ایه الله محمد جواد انصاری آغاز تحول درونی خود را چنین بیان کرده اند: من به تشویق علمای همدان به دیار قم رهسپار شدم و آن زمان به طور کلی با عرفان و سیروسلوک مخالف بودم، تا این که برایم اتفاقی پیش آمد. یک روز در همان سن جوانی که به همدان رفته بودم، به من اطلاع دادند که شخص وارسته ای به همدان آمده و عده ای را شیفته خود کرده. من به آن مجلس رفتم و دیدم عده زیادی از سرشناس ها و روحانیون همدانی گرد آن شخص را گرفته اند و او هم در وسط، ساکت نشسته بود. پیش خود فکر کردم: گرچه این ها افراد بزرگی هستند و دارای تحصیلات عالی می باشند، اما تکلیف شرعی من می باشد که آنان را ارشاد کنم! نزدیک به دو ساعت با آن ها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیروسلوک الی الله به صورتی که عرفا می گفتند، گشتم. پس از

سکوت من، مشاهده کردم که آن ولی الهی، سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی گوید.

بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت: «عن قریب است که تو خود، آتشی به سوختگان عالم خواهی زد.» من متوجه گفتار وی نشدم، ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم و برخاستم از میان جمع، بیرون آمدم، در حالی که احساس می کردم که تمام بدنم را حرارت فرا گرفته است... نماز مغرب و عشاء را خواندم، بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم. نیمه های شب بیدار شدم، در حال خواب و بیداری دیدم گوینده ای می گوید: «العارف فینا کالدبر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکة»... از آن به بعد، این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم... تا این که خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم، سر به بیابان ها و کوه های اطراف قم گذاشتم. صبح ها می رفتم و عصرها برمی گشتم. تا این که پس از چهل الی پنجاه روز، تضرع و توسل به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام، وقتی اضطرار و بیچارگی ام به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود، ناگهان پرده ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم

جانبخش رحمت از حریم قدس الهی وزیدن گرفت و لطف الهی شامل حالم

گردید

## قدم ششم:

وابستگی های دنیوی را کم کم از بین ببریم. هرچقدر انسان ازاده تر باشد و وابستگی دنیوی نداشته باشد برای اینکه فلبش فقط در اختیار معرفت الهی باشد آماده تر است.

در فرازی از مناجات شعبانیه آمده است:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...خدایا به من این عطا را بفرما که از همه وابستگی ها دور شوم و بتو وابسته گردم...

رمز رسیدن به کمالات، دل کردن از #وابستگی ها و دوستی هاست

❖ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ...» او [حضرت موسی علیه السلام] را...»  
در صندوق بگذار، و به دریا بینداز... (طه، ۳۹)

▼ رمز رسیدن به #کمالات، دل کردن از #وابستگی ها و دوستی هاست

◆ دل کردن از خود؛ ابراهیم حاضر شد در آتش افتد

◆ دل کردن از همسر؛ ابراهیم همسرش را در مکه گذارد

- ◆ دل کردن از نوزاد؛ مادر موسی فرزند خود را در آب افکند
- ◆ دل کردن از نوجوان؛ ابراهیم حاضر شد اسماعیل را قربانی کند
- ◆ دل کردن از شهوت؛ یوسف، درخواست کامیابی همسر عزیز مصر را  
نپذیرفت

- ◆ دل کردن از خواب؛ ثواب نماز در دل شب را کسی جز خدا نمی داند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِّمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سجده، ۱۷)<sup>۱</sup>

## یکی از وابستگی ها خواب زیاد است!

افرادی هستند زیاد می خوابند! اینها نمی توانند به معرفت الهی دست پیدا کنند.

چون از نماز شب و شب زنده داری محرومند.

لذا در روایت است خداوند از ادم پر خواب بدش می آید...

ولی اولیاء خدا کم خواب بودند.

آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم...

یکی از دختران سید عبدالحسین لاری نقل کرده است که : ما هر وقت شب بیدار

می شدیم ، می دیدیم سید مشغول راز و نیاز است! به ایشان می گفتم : بس است

مقداری بخوابید و استراحت کنید! او در پاسخ می فرمود : آنقدر بخوابیم که دیگر

بیدار نشویم...

درباره ایه الله قاضی آمده است:

روش خواب چنین بود که چندین بار تا صبح برمیخواستند و نماز میخواندند و بار

آخر نمازهای شفع و وتر و فریضه را انجام میدادند

درباره ایه الله بهجت آمده است:

نشسته میخوابید و میگفت نشسته بخوابید تا خواب بر شما مسلط نشود

خواب زیاد دشمن پیشرفت انسان است و باید انسان خود را به کم خوابی عادت

دهد مخصوصا سحر خیز باشد تا از برکات سحره بهره مند گردد.

بعضی می گویند هرچه می کنیم تا سحر بیدار شویم نمی توانیم اینها باید شام

غذای سبک بخورند و شبها زود بخوابند و از خداوند هم درخواست کنند تا

توفیق نماز شب و سحر خیزی به آنها بدهد...

همچنین وابستگی به زن و بچه مانع خداشناسی است.

اگرچه باید به همسر و فرزندان محبت نمود ولی نباید در محبت به آنها زیاده روی نمود بطوری که اگر سر دو راه خدا یا زن و بچه قرار گرفتیم مسر و فرزندان را انتخاب کنیم!

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم خدا برای او بهتر باشد.

افرادی که انقدر در محبت به همسر زیاده روی می کنند که میگرد بدون همسر نمی توانیم زندگی کنیم اینها نمی توانند خداشناس باشند

## یکی از وابستگی ها خوراک زیاد است!

خدا از ادمای پرخور بدش می آید! پرخوری باعث تنبلی و باعث پر خوابی و باعث زیاد شدن شهوت می گردد.

و اینها همه مانع خداشناسی است.

لذا اولیاء خدا کم خوراک بودند.

درباره امیرالمؤمنین (ع) آمده است:

: امام علی (ع) در طول سال، گوشت نمی خورد مگر در عید قربان، و فرمود

. شما این کار را نمی توانید بکنید، پس مرا با ورع و اجتهاد کمک کنید

امام صادق از پدرش نقل می کند که: قنبر، خدمتگزار حضرت علی ، هنگام افطار

برای حضرت کیسه ای آورد که بر آن مهر زده شده بود. مردی که حاضر بود به

حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین! این کار نشانه بخل است که بر کیسه خوراکت

مهر می زنی؟! (اگر کسی در کیسه را باز کند معلوم می شود، زیرا مهر تغییر می

کند.)

حضرت علی خنديد و فرمود: « دوست ندارم در شکم چیزی داخل شود که نمی‌دانم از کجا بدست آمده است!». آنگاه امام مهر کیسه را شکست و مقداری نان در ظرف آب ریخت و چون خواست بنوشد، فرمود: « به نام خدا، بار خدایا! برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار کردیم. از ما پذیر که تو شنوای دانا هستی»

:عدی بن حاتم می‌گوید

مقابل حضرت علی مشک آب کهنه و کوچکی دیدم و چند قطعه نان جو و مقداری نمک. به امام گفتم: « ای امیرالمومنین! به نظر من صلاح نیست شما روزها با دشمن جهاد کنید و شب‌ها به عبادت پردازید؛ ولی چنین غذایی . «!بخورید

امام فرمود: « خودت را به قناعت عادت بده و مرض نفست را با قناعت درمان کن » که اگر این کار را نکنی، بیشتر از نیاز و ضرورت، از تو درخواست می‌کند

درباره خوراک حضرت امام آمده است:

در ماه مبارک رمضان با یک تخم مرغ و یکی و دو چای افطار می کرده‌اند. (پا به پای آفتاب ج 4 ص 157)

غذا و خورد و خوراک ایشان خیلی ساده بود. ایشان به نان و پنیر و چای خیلی علاقه داشتند. اغلب صبحها و حتی در ماه رمضان سحری نان و چای و پنیر بود... امام خودشان سماور را روشن می کردند و سحری می خوردند. ...

اقای مسعودی خمینی می گوید چند شب منزل امام بودم از پلو خبری نبود فقط ابگوشت بدون چربی...

کسی که می خواهد به معرفت الله دست پیدا کند نباید دغدغه اینکه چی بخورم داشته باشد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَقَلَّ أَكَلَهُ صَفِي فِكْرُهُ»؛ کسی که خوراکش اندک باشد، فکر و اندیشه اش پاک شود». این روایت زیبا یادآور آن است که عواطف انسان در حالت گرسنگی اندک، رقیق تر و هوش و حواس او بیدارتر است. در واقع، یکی از عواملی که رشد فکری را متوقف می کند، زیاده روی در تغذیه است.

اگر بیش از اندازه مواد غذایی وارد معده شود، ترشحات بسیار همراه با تعداد زیادی گلبول سفید از دیواره های معده، برای هضم غذا به معده سرازیر می شوند. در نتیجه خون بیشتری در دستگاه هاضمه جریان می یابد. بدین ترتیب دستگاه کنترل خون از سهم خونرسانی به مغز می کاهد و اکسیژن و مواد غذایی کمتری به مغز می رسد و این گونه از قدرت خلاقه و حس ابتکار و درک مطالب کاسته می شود.

بیماریهای «پسیکو سوماتیک» که در پی ناراحتی های روحی پدید می آید، با توجه به نوع مواد غذایی مصرفی ایجاد می شود. اسلام در 14 قرن پیش به ارتباط نماز با غذا و بهداشت بدن و لباس و تغذیه و تمرکز قوای دماغی اشاره کرده است.

لقمان حکیم به پسرش فرمود: «با پر خوری، فکر به خواب می رود و زبان حکمت گنگ می شود و اعضا از انجام دادن وظیفه عبادتی خود بازمی ماند

افرادی بودند با امام زمان علیه السلام ملاقات داشته اند از سادگی خوراک  
حضرت می گویند بعضی دیدند حضرت نان و کشمش میل کرده اند یا نان و  
ماست و...

اولیاء خدا از غذاهای چرب و چلیک دوری می کرده اند.

یکی از بزرگان چشم برزخی پیدا کرده بود. بعد از مدتی ناراحت شد چون تو  
کوچه و خیابان همش حیوان می دید!

تصمیم گرفت چشم برزخی را کنار بگذارد اما نمیشد! با یکی از بزرگان مشورت  
کرد او بش گفت مقداری گوشت کباب کن و بخور

او هم همینکار را کرد و بعد از خوردن کباب زیادی، چشم برزخی هم رفت!

اری داشتن چشم برزخی با خوردن کباب نمی سازد!

قدم هفتم: پا روی نفس گذاشتن درهای معرفت را باز می‌کند. مانند رجبعلی  
خیاط...

### پیروزی رجبعلی خیاط در جهاد اکبر

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط در دیداری که با حضرت آیه الله سید محمدهادی  
میلائی داشت؛ تحول معنوی خود را چنین بازگو نموده است که:

در ایام جوانی (حدود 23 سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من «  
شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: «رجبعلی! خدا  
می‌تواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام  
آماده و لذتبخش به خاطر خدا صرف نظر کن.» سپس به خداوند عرضه داشتم

خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت  
کن.»

آنگاه دلیرانه، همچون حضرت یوسف (علیه السلام) در برابر گناه مقاومت می‌کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می‌ورزد و به سرعت از دام خطر می‌گریزد. این کف نفس و پرهیز از گناه، موجب بصیرت و بینایی او می‌گردد. دیده برزخی او باز می‌شود و آن چه را که دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. به طوری که چون از خانه خود بیرون می‌آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می‌بیند و برخی اسرار برای او کشف می‌شود.

از جناب شیخ نقل شده است که فرمود

روزی از چهار راه "مولوی" و از مسیر خیابان "سیروس" به چهار راه «  
»! "گلوبندک" رفتم و برگشتم، فقط یک چهره آدم دیدم

مشروح این داستان را شیخ برای کمتر کسی بیان کرده است، گاهی به مناسبتی  
:بدان اشاره‌ای می‌کرد و می‌فرمود

من استاد نداشتم، ولی گفتم: خدایا! این را برای رضایت خودت ترک می‌کنم «  
و از آن چشم می‌پوشم، تو هم مرا برای خودت درست کن<sup>۲</sup>».

### حسن باتقوا

در محله سرچشمه کرمانشاه شخص خیاطی بنام حسن بود که ادم ساده ولی  
باخدایی بود و در همان مغازه می‌خوابید. همسر نداشت.. طبقه بالای مغازه ایشان  
زن و شوهری بودند که مرد شب کار بود. نیمه شبی که شوهر سر کار رفته بود.  
خانم حسن اقا را صدا می‌زند که قولنجم گرفته و شوهرم نیست بیا قولنجم باز  
کن! حسن هم ادم ساده بوده بالا می‌رود و متکایی بر می‌دارد تا دستش به بدن  
زن نخورد و کمی به پهلوی خانم فشار می‌دهد و به مغازه اش بر می‌گردد.  
دوباره خانم حسن را صدا می‌زند. بعد چندبار یکدفعه حسن متوجه می‌شود خانم  
فکر بدی دارد. همانشب حسن اثاثش را جمع می‌کند و از آنجا می‌رود.

---

۲. کیمیای محبت، حجة الاسلام محمدی ری شهری

در جای جدید افرادی گاهی پیش حسن می آیند و می گویند برای ما دعا کن  
مثلا مریض داریم.ایشان دعا می کند مریض خوب میشود و خانواده مریض  
برایش روغن حیوانی و...می آورند. کم کم معروف میشود که دعای ایشان  
مستجاب است و افراد گرفتار پیش ایشان می آیند و ایشان هم دعا می کرد و...

کنترل چشم باعث میشود معرفت الهی نصیب آدمی گردد.در روایات به این مساله  
اشاره شده است و اولیاء خدا هم بر کنترل چشم خود خیلی مواظبت می کدرند.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هیچ وسیله برای پاکی باندازه پاک بودن  
چشم و بستن آن بر روی حرام نیست . که هر که چشم خود را بر  
حرام بست، خدا به دلش توفیق مشاهده عظمت الهی را می دهد»  
«در روایت است که هر که به نامحرمی برخورد و برای رضای الهی،  
چشم خود را از او برگرفت و دیگر نگاه نکرد، اگر مرد باشد در  
همان ساعت، حورالعینی بازدواجش در می آورند و اگر براین صفت  
خوب مداومت کند، خداوند شیرینی مناجاتش را به او می چشاند  
و ملکوت خود را بردلش باز می کند

چهل سال به خواهر زن نگاه نکرد!

از مرحوم ارباب استاد ایه الله بروجردی و استاد مرحوم نخودکی نقل شده که من با خواهر زنم در یک منزل بودیم به مدت چهل سال. یکبار به خواهر زنم نگاه نکردم!<sup>۳</sup>

گوهرشاد و جوانی که چشم چرانی کرد..

گوهرشاد خانم (همسر شاهرخ میرزا و عروس امیر تیمور گورکانی) سازنده ی مسجد معروف گوهرشاد مشهد، پیش از ساختن مسجد به دست اندرکاران گفت: از محل آوردن مصالح ساختمانی تا مسجد برای حیوانات باربر ظرفهای آب و علف بگذارید، مبادا حیوانی در حال گرسنگی و تشنگی بار بکشد. از زدن حیوانات پرهیز کنید، ساعات کار باید معین باشد و مزد مطابق زحمت داده شود

و...

گوهرشاد خانم، بیشتر وقتها خود جهت هدایت و سرکشی حاضر می شد و

---

خاطرات ایه الله عبدالخالق عبداللهی از شاگردان مرحوم ایه الله ارباب<sup>۳</sup>

دستورات لازم را می‌دارد. روزی یکی از کارگران به طور ناگهانی چشمانش به صورت او افتاد و در اثر همین نگاه، آتش عشق در وجودش شعله ور گشته و عاشق دل‌باخته‌ی او شد؛ اما در این باره نمی‌توانست چیزی بگوید تا اینکه غم و غصه‌ی فراوان او را مریض کرد. به خانم گزارش دادند که یکی از کارگران که با مادرش زندگی می‌کرد مریض شده است. بعد از شنیدن این ماجرا خانم به عیادتش رفت و علت را جویا شد. مادر کارگر جوان گفت: او عاشق شما شده است.

خانم با اینکه عروس شاهزاده بود، اما هیچ ناراحت نشد! به مادر جوان گفت: باشد، وقتی من از همسرم جدا شدم با او ازدواج می‌کنم ولی به شرط اینکه مهریه من را قبل از ازدواج پردازد و آن این است که چهل شبانه روز در محراب این مسجد نیمه‌کاره عبادت کند.

جوان پذیرفت، چند روز از پی عشق او عبادت کرد؛ ولی با توجه خاص امام رضا (علیه السلام) حالش تغییر یافت (و از آن پس بخاطر خدا عبادت کرد).

پس از چهل روز، گوهرشاد خانم از حالش جویا شد، جوان به فرستاده‌ی خانم گفت: به خاطر لذتی که در اطاعت و بندگی خدا یافتم، از لذت نفس شهوانی پرهیز کرده‌ام. (بخاطر اینکه لذت عبادت را فهمیده‌ام، دیگر عاشق خدا شده‌ام).

قدم هشتم: خود را ندیدن و فقط خدا را دیدن مانند اینکه هر موفقیتی کسب کرد

بگوید این از خداست. – این باعث معرفت الهی میشود

اللهم ما بنا من نعمه فمنك... در آیات و دعاها آمده که بگوییم همه نعمتها از

توست...

و ما توفیقی الا بالله... همه توفیقات از خداست...

و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی... ای پیامبر وقتی تیر انداختی تو نبودی که

انداختی بلکه خدا تیر انداخت...

در دعای یستشیر آمده است:

انت القوی و انا الضعیف. انت الغنی و انا الفقیر. انت العالم و انا الجاهل. انت

المالک و انا المملوک. انت الخالق و انا المخلوق. انت الطیب و انا المریض.... تو

قوی هستی و من ضعیف. تو غنی هستی و من فقیر. تو عالم هستی و من جاهل. تو

مالکی و من عبد. تو خالق و من مخلوق. تو طیبی و من بیمار.

باید به این مطلب برسیم که ما نطفه ای بودیم که خدا ما را از ان نطفه افرید و  
الان به درجه رسیدیم همه از خداست.

ولی قران فرموده است:

**اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هم خصیم مبین (یس ایه 77)**

که افرادی که ما انها را از نطفه خلق کردیم دشمن ما شده اند...

باید بدانیم که همه فانی میشوند جز خدا.

باید بدانیم که همه قدرتها مقهور قدرت خدا هستند.

باید بدانیم همه زیبا رویان مخلوق خدا هستند.

باید بدانیم همه ملک و پادشاهی مال خداست او پادشاه مطلق جهان است

اگر اینها را بدانیم خداشناس شده ایم.

روایت است روزی امام هفتم (علیه السلام) بیمار شد طبیب جهودی را آوردند تا

معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او

مشورت کنم آنگاه روز از طبیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این

جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طبیب منی بفضل خویش

نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جامی بده و شیرینی  
مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش  
ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طیب با تحیری عجیب می  
نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو  
بیماری و من طیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طیب از تو خواهش می  
کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

## قدم نهم: بنده دیگری نباشیم...

خدا ما را ازاد افریده پس نباید عبد و بنده دیگری باشیم.

گاهی می بینیم افرادی برای رسیدن به پست و مقام، پاچه خواری دیگران را می کنند. مثلاً برای اینکه مدیر کل شود پاچه خواری نماینده را می کند!

در حالی که امام سجاد علیه السلام می فرماید اگر همه دنیا را به من بدهند تا در مقابل ساعتی ذلیل شوم هرگز قبول نمیکنم...

نباید انسان عزت خود را بخاطر پست و مقام از دست بدهد. ولی متأسفانه افرادی هستند این چنین هستند و همه جور خفت و خواری را تحمل می کنند تا ریاست خود را حفظ کنند! اینها نمی توانند خداشناس گردند...

اینها در حقیقت مشرک هستند چون رئیس خود را قدرتمند می دانند و خیال می کنند پست و مقام او بدست رئیس است در حالی که رئیس او هم مانند خودش بنده ضعیفی است که هر ان احتمال دارد عزل شود یا بمیرد...

افرادی که بنده دیگری هستند گاه باید انواع محرمات را مرتکب شود چون رئیس از او خواسته است مانند آنها که مامور شدند امام حسین علیه السلام را شهید کنند یا آنها که مامور شدند مردمی را که در زمان طاغوت تظاهرات می کردند بخاک و خون بکشانند. یا مامورین ساواک که مبارزین را شکنجه می کردند چون مافوق دستور داده بود!

تاثیر جمله: خدایا تو ما را می بینی! بر روی شکنجه گر ساواک: ایه الله محی الدین حائری شیرازی امام جمعه اسبق شیراز در مورد دوران زندان و بازداشت خود می گوید "خدا ما را از یک سو حساب شده تحت فشار قرار می داد و از سویی دست ما را می گرفت تا از درون پوچ نشویم. یک بار که مرا به شکنجه گاه بردند دست هایم را از پشت بستند و کیسه ای از شن را هم به آن آویختند و مرا روی یک پا نگه داشتند و شکم را نیشگون گرفتند

من در این حال گفتم: خدایا تو می بینی! وقتی مأمور شکنجه آقای رضوانی که با عده ای من را تماشا می کرد این جمله را شنید، پرسید چه گفتی؟ من آن جمله را تکرار کردم. او همراهانش را از شکنجه گاه بیرون کرد و شلاقی را که در دست داشت به گوشه ای پرت کرد و خود را روی مبلی که در آنجا بود انداخت و با سرافکنندگی گفت: تف بر این نانی که ما می خوریم! سپس دستبند را باز کرد و

از من عذر خواست. از آن به بعد از مریدان من شد و از آن پس هر گاه دستگیر یا زندانی می شدم به من توجه داشت.

ادم خداشناس فقط خدا را مالک و خالق خود می داند و بقیه را مخلوق و مملوک می داند.

ادم خداشناس خدا در نزدش عظیم و غیر خدا در نزدش کوچک است.

در فرقه ها می بینیم اعضا عبد و بنده رئیس فرقه هستند. مثلا در فرقه صوفیه همه

در اویش مرید رئیس فرقه هستند و هر کاری او می گوید انجام می دهند. حتی

همسر خود را نزد رئیس می گذارند مانند داستان مولوی و شمس!

یا در درباره پادشاهان همه درباریان عبد سلطان هستند و حتی مقابل او سجده می کنند.

اما در اسلام انسان فقط باید عبد خدا باشد حتی نباید بگوید من عبد فلان امام

هستم. و امامان ما به ما اینگونه یاد داده اند که فقط بندگی خدا را بکنیم و بندگی

غیر خدا ممنوع است...

اگر فقط بنده خدا بودیم انوقت خداشناس می شویم.

روی قبر ایه الله بهجت نوشته شده است:عبد

قدم دهم:داشتن مقام رضا یعنی به هرچه خدا بر ایمان مقدر کرده راضی باشیم...

مقام رضا یعنی خدایا هرچه تو بگویی!اطاعت می کنم

مقام رضا داشتن یعنی مرافقیر کنی راضیم.مرا پولدار کنی راضیم.مرا ته چاه

بیاندازی راضیم.مرا بالابیری راضیم.مرا زندانی کنی راضیم.مرا پادشاه کنی

راضیم. مرا بیمار کنی راضیم. مرا سلامت بداری راضیم. مرا قطعه قطعه کنی  
راضیم. مرا جهنم ببری راضیم. مرا بهشت ببری راضیم. مرا عزیز کنی راضیم. مرا  
ذلیل کنی راضیم. مرا بخندانی راضیم. مرا بگریانی راضیم. مرا خوشحال کنی  
..... راضیم. مرا اندوهگین کنی راضیم

مانند اسماعیل نبی که به پدرش گفت: پدر جان! آنچه را به ان ماموری انجام بده  
. که اگر خدا بخواهد مرا صبور خواهی یافت

و از اسماعیل بهتر، حسین عزیز جگر گوشه پیامبر اسلام که فرمود: صبرا علی  
. بلائک. لا معبود سواک. یا غیاث المستغیثین

... زینب کبری مقام رضا داشت

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود که ای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

!عجب از این مادر شهید

مادر یکی از شهدای دفاع مقدس، گفت: وقتی پسرم شهید شد چند نفر آمدند و با یک مقدماتی خبر شهادتش را به من دادند. ولی وقتی روحیه قوی مرا دیدند به من گفتند که این خبر را من به شوهرم بدهم.

بعد از آن من به اتفاق دوستان فرزند شهیدم به سردخانه رفتیم. قبل از وارد شدن یکی از دوستانش گفت: چون علی همیشه با وضو بود ما هم با وضو داخل شویم. همگی وضو گرفتیم و به سردخانه وارد شدیم. من وقتی جنازه به خون تپیده پسرم را دیدم. گفتم: ماشاءالله. سپس لبها و چشم‌ها و سینه و دستهایش را بوسیدم. و در پایان بر قدم‌هایش بوسه زدم.

اما پیشانی‌اش را بوسیدم چون برای خدا سجده کرده بود. چشمانش را بوسیدم چون وقتی روحانی یا سیدی را می‌دید خوشحال می‌شد و آنها را دوست داشت. لبهایش را بوسیدم و گفتم: علی جان! بسیار ذکر خدا می‌گفتی و با این لبها از امام حسین (ع) زیاد یاد می‌نمودی. سینه‌اش را بوسیدم زیرا آیات قرآن و حدیث چهارده معصوم (ع) در سینه‌اش بود و گاهی می‌خواند. ضمن اینکه نزدیک سینه‌اش هدف تیر دشمن قرار گرفته بود و از همین جا به شهادت رسیده بود. دستش را

بوسیدم زیرا با آن دست‌ها اسلحه برمی‌داشت. بر قدم‌هایش دست کشیدم (زیرا با آنها به جنگ دشمنان خدایم رفتم)

رضایت این مادر به رضای الهی بسیار مهم است. اینکه انسان هرآنچه خداوند مهربان و حکیم برای او مقدر کند به آن تسلیم باشد و به آن راضی باشد چون می‌داند دوست جز خوبی برای دوست نمی‌خواهد. این همان رسیدن به مقام رضاست که از بالاترین مقامات معرفتی و مقامات معنوی و از مقامات کمال است. و نشان از قبولی این مادر در امتحانات الهی می‌دهد. سلام خداوند بر این چنین مادران.

ولی آن مادری که وقتی خبر کشته شدن فرزندش را به او می‌دهند از خدا ناراحت میشود و کفر می‌گوید و نسبت ظلم به خدا می‌دهد او در امتحان الهی مردود شده است

حضرت ایوب مقام رضا داشت

درباره حضرت ایوب نبی آمده است که هرچقدر بلا بر او نازل شد دست از شکر و حمد الهی برنداشت حتی وقتی همه فرزندانش مردند.. اموالش از بین رفت.. بیماری سختی دچار شد. مردم از دور او پراکنده شدند و... ولی او هرگز

گلايه و شكوه نكرد و به خدا اعتراض ننمود و تسليم مقدرات خدا بود لذا در

امتحان الهی سربلند بیرون آمد.